

از تاریخ تا داستان؛ تحلیل عناصر مشترک بین تاریخ و داستان

محسن محمدی فشارکی*

فضل الله خدادادی**

چکیده

تئاتر، سینما، تاریخ، سفرنامه و خاطره از «روایت» بهره می‌گیرند اما داستان به شمار نمی‌آیند. در این گونه‌های روایت ابزار ارتباط متفاوت است هر چند ممکن است در اصل روایت تفاوت چندانی با یکدیگر نداشته باشند. تاریخ داستانی است که واقعیت دارد. برای مثال اگر از روی یک داستان فیلمی ساخته شود، یا نمایش نامه ای بر روی پرده اجرا شود، فقط ابزار بیان روایت عوض می‌شود. یعنی در همه این آثار «داستان» عامل زیر بنایی است. پس در همه آثاری که به شکلی نزدیک به داستان هستند می‌توان روایت را مشاهده کرد.

تاریخ به خاطر نقل پی در پی حوادث که شاهان و امیران، قهرمانان آن هستند به داستان نزدیک می‌شود و در تاریخ عنصر روایت به کار می‌رود که توالی زمانی دارد. علاوه بر این «گفتگو»، «حقیقت ماندی»، «صحنه سازی» و «کشمکش» از عناصر مشترک بین داستان و تاریخ است. اما داستان به دلیل این که با ظرافت هنری ساخته می‌شود و دارای قاعده و قانون خاص است (مقدمه، پیرنگ، شخصیت پردازی، فضا سازی و...) به مقوله هنر تعلق دارد در حالی که تاریخ چون همانند داستان، هنری و با قاعده ساخته نمی‌شود، به مقوله علم تعلق دارد.

پژوهش حاضر به بررسی و تحلیل عناصر مشترک بین داستان و تاریخ می‌پردازد. یافته‌های پژوهش حاضر حاکی از آن است که داستان و تاریخ از زمان ارسطو با یکدیگر ارتباط داشته اند و هنوز هم این ارتباط میان این دو قالب وجود دارد.

واژه‌های کلیدی

داستان، تاریخ، روایت، حقیقت ماندی، گفتگو، تخیل

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان m.mohammadi@ltr.ui.ac.ir

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان (مسئول مکاتبات) fazlollah1390@yahoo.com

مقدمه و بیان مسأله

قدمت داستان به زمان انسان‌های اولیه بر می‌گردد و می‌توان گفت با پیدایش انسان نخستین، داستان نیز پای بر عرصه وجود گذاشت. همه هنرها اعم از سینما، تئاتر، پانتومیم، تاریخ و سفرنامه در بیان اهداف خویش از «داستان» کمک می‌گیرند. شباهت همه این هنرها در زیر بنای روایی آنهاست و تنها ابزار بیان روایت است که تغییر می‌کند. پانتومیم با حرکت، سینما با حرکات، صوت، نور و ... به بیان اهداف خویش می‌پردازند. در واقع هر یک از هنرهای نام برده به نوعی یک داستان را بیان می‌کنند، اما با استفاده از ابزارهای متفاوت.

پس در همه آثاری که به نوعی شبیه داستان هستند می‌توان «روایت» را مشاهده کرد. رولان بارت (Roland barthes) زیر بنای همه داستان‌ها را روایت می‌داند و معتقد است که همه چیز عالم روایت است. بارت حتی وارد علم نشانه‌شناسی شده، عقیده دارد که حتی یک تابلوی تبلیغاتی برای ما یک داستان تعریف می‌کند. تاریخ نیز برای بیان حوادث و وقایع از عنصر «روایت» استفاده می‌کند. همان گونه که اگر از یک مورخ بخواهیم حادثه‌ای را برای ما توضیح دهد بی شک او داستانی نقل و در آن از ابزار روایت استفاده خواهد کرد. «داستان» نیز رشته وقایعی را که شبیه به زندگی واقعی است، روایت می‌کند. پس «روایت» زیر بنای داستان و تاریخ است.

اگر انواع هنر را به دو دسته نمایشی (فیلم، تئاتر، نمایشنامه و ...) و ادبی (داستان، تاریخ، سفرنامه و خاطره) تقسیم کنیم آنچه در بین دو دسته مشترک است «داستان» است. اما در میان این انواع برخی بیشتر به یکدیگر شبیه هستند مثلاً خاطره و داستان چنان به هم شبه اند که حتی به نویسندگان مبتدی توصیه می‌شود برای نوشتن داستان، ابتدا از خاطره نویسی آغاز کنند.

ارتباط تاریخ با شعر که ارسطو مطرح می‌کند حاکی از قدیم‌ترین تصویری است که عامه یونانیان در باب ماهیت تاریخ داشته‌اند و این که ارسطو اساس شعر را قصه می‌دانست، نشانگر شباهت تاریخ و قصه است. پژوهش حاضر به شیوه توصیفی-تحلیلی و با بهره‌گیری از روش کتابخانه‌ای به بررسی و تحلیل عناصر مشترک بین داستان و تاریخ می‌پردازد و در صدد است تا به سوالات زیر پاسخ دهد:

- ۱- آیا می‌توان بین داستان و تاریخ رابطه برقرار کرد؟
- ۲- روایت پردازی در داستان و تاریخ چگونه است؟
- ۳- آیا مورخ داستان می‌گوید؟

رابطه تنگاتنگ تاریخ و داستان از عهد باستان تا امروز

در آغاز تاریخ و افسانه با هم آمیخته بودند. بعدها با پیشرفت علم و خط این دو به تدریج از یکدیگر تفکیک شدند ولی بعد از جدایی همان طور به رابطه تنگاتنگ خود ادامه دادند. ارسطو می‌گوید: «داستان باز نمایی فعل (عمل) است به کمک یک طرح» (استنفورد، ۱۲۸۶: ۱۴۴). طبق این گفته ارسطو، داستان و تاریخ هر دو مربوط به عمل هستند و آن عمل را از طریق واژگان کتبی و شفاهی بیان می‌کند. به زبان ساده تر می‌توان گفت: داستان بیانگر اعمال و وقایع تاریخ است به طوری که امروزه می‌توان حوادث تاریخ را با اندکی تغییر، به داستان تبدیل کرد. در زبان فارسی میان دو واژه «تاریخ» و «داستان» هیچ شباهت صوری‌ای وجود ندارد. اما در زبان لاتین واژه *storia* به هر دو معنای داستان و روایت تاریخی به کار می‌رفت. همچنین امروز در زبان فرانسوی واژه *histoire* و در زبان ایتالیایی واژه *storia* به هر دو معنا به کار می‌روند. در انگلیسی هم میان *history* و *story* نزدیکی و شباهت آشکار است (احمدی، ۱۳۸۷: ۱۴۰). این قرابت

رمان نویس همان گونه به تاریخ نگاه می‌کند و می‌نویسد که مورخ.

اما امروزه ادبیات به مثابه تاریخ در یک جمله یعنی روایتی که زبان و تخیل نویسنده بر واقعیت پیشی گیرد و نا دیده‌ها و نا شنیده‌ها بر واقعیت احاطه کند (بی نیاز، ۱۳۹۰: ۱۲). به بیان ساده می‌توان گفت: امروزه این نویسنده است که تاریخ را می‌سازد یعنی وقتی در گذشته، نویسنده رمان تاریخی می‌نوشت در واقع به شرح وقایع تاریخ در قالب رمان می‌پرداخت ولی امروزه دیگر وقایع را شرح نمی‌دهد بلکه آن‌ها را می‌سازد. مثلاً نویسنده رمان تاریخی «آشیانه عقاب» به شرح حوادث محیط زندگی حسن صباح و جانشینان وی پرداخته است ولی نویسنده امروزی خود دست به خلق تاریخ می‌زند. مثلاً رمان «بر باد رفته» اثر مارگرت میچل (Margret Michel) بدبختی و تنهایی یک زن را در مقابل دشواری‌های جامعه نشان می‌دهد و نگاه این زن به جامعه جنگ زده و پیامد های اجتماعی آن است که تاریخ را می‌سازد و در واقع از دریچه چشم این زن به تاریخ نگاه می‌شود. در واقع ظاهر داستان اصلا کاری با تاریخ ندارد اما لایه های دوم و سوم رمان به نحوی تحسین انگیز دوره ای از تاریخ کشور آمریکا را نشان می‌دهد. یا در رمان بزرگ «صد سال تنهایی» حدود هزاران نفر از مردم روستای ماکوندو (Makondo) به دست غارتگران کشته می‌شوند این واقعه ممکن است اتفاق افتاده باشد یا در آینده اتفاق بیفتد در هر صورت این نویسنده است که تاریخ را می‌سازد. در همین زمینه هایدن وایت (Hayden wait) می‌گوید: «اگر تاریخ و داستان را فقط به شکل ساخته‌هایی زبانی در نظر بگیریم جدا سازی آن‌ها از یکدیگر کار آسانی نخواهد بود» (بی نیاز، ۱۳۹۰: ۱۳). این گفته نشان از ارتباط تاریخ و داستان از گذشته تا امروز است و اگر نویسنده یک واقعه تاریخی را به

بین دو قالب در ادبیات قدیم ما نیز چنان است که گاه تاریخ را با قصه سر مویی بیش فاصله نیست: «احسن التواریخ و القصص» خود گویای آمیختگی دو عنصر داستان و تاریخ است زیرا تاریخ را در قالب داستان بیان کرده است و از این قبیل اند کتاب‌هایی مثل: تاریخ بیهقی، تاریخ جهانگشا و ... بهترین نمونه آمیزش داستان و تاریخ را در رمان تاریخی می‌توان دید. در این رمان‌ها اشخاص برجسته و تاریخی، سلسه حوادث و عصر گذشته بازسازی می‌شود و از آن حیث که به گذشته می‌پردازد تاریخ است و از آن حیث که برای بیان حوادث از عناصر روایت و داستان پردازی استفاده می‌کند، داستان است. در همین زمینه جی. جی رینر (J.G. Reiner) مورخ هلندی الاصل می‌گوید: «تاریخ داستان تجارب انسان‌های فعال در جوامع است» (استنفورد، ۱۳۸۶: ۱۴۴). رمان تاریخی از آنجا که به شرح حوادث گذشته می‌پردازد، تابع الگوهای روایت است. اگر به آن دسته از رمان‌هایی که نوشتار تاریخی خوانده می‌شود، دقت کنیم متوجه می‌شویم که بیشتر داستان به چیزی نظر دارد که «گذشته» است یا به نوعی معنایی از «گذشتگی» به خود گرفته است. یعنی زمان گذشته ای که موجودیت داشته است (بی نیاز، ۱۳۹۰: ۱۱). مثلاً زین العابدین مومتن در رمان تاریخی «آشیانه عقاب» به بررسی وقایع و اتفاقات زمان حسن صباح پرداخته است. در اینجا تاریخ نقش پس زمینه را در ادبیات بر عهده دارد و در دو جهت به کار می‌رود: اول این که ماده اولیه متن را تشکیل می‌دهد و دوم این که در وجه واقعی‌تر و حقیقی‌تر تاریخ عنصری هم از تخیل می‌آمیزد و شماری هم از پدیده‌ها ساخته ذهن نویسنده هستند و البته در تحلیل نهایی همواره جنبه واقع گرایی (تاریخی) بر وجوه ساخته و پرداخته تخیل، برتری کمی و کیفی دارد. به بیان ساده تر می‌توان گفت:

حوادث زندگی را موضوع داستان خود قرار می‌دهد یعنی همان وقایعی را که در تاریخ آمده است یا می‌توانست وقایع تاریخی باشد، موضوع داستان قرار می‌دهد. در مورد تلفیق داستان و تاریخ می‌توان گفت: در داستان نیز تاریخ هست، ماده اولیه داستان تاریخ است، اما بسته به این که داستان چقدر از واقعیت دور و به تخیل نزدیک باشد، جوهر تاریخی آن کم یا زیاد می‌شود.

نوشته‌های تاریخی به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱. توصیفی
۲. تحلیلی
۳. روایتی

تاریخ توصیفی بدون اشاره به گذشت زمان، مظهر گذشته را ارائه می‌کند. مثلاً گزارشی درباره یک اداره دولتی قدیم یا روستایی در قرون وسطی که جزئیات تشکیلات و ترکیبات آن به طور ساده توصیف می‌گردد. در روش تاریخ روایتی داستان بازگو می‌گردد و طول مدت اهمیتی و تمام اتفاقات سلسله وار روایت می‌گردد (آلتون، ۱۳۸۶: ۹۲). طبق این تقسیم بندی، تاریخ روایتی در پوشش داستان به شرح وقایع تاریخی می‌پردازد و استفاده از عنصر روایت این گونه از تاریخ نگاری را تبدیل به نوعی داستان پردازی نموده است. طبق یکی دیگر از تقسیم بندی‌ها نوعی از تاریخ نگاری، تاریخ نگاری داستانی است. این روش به نوعی از تاریخ نگاری گفته می‌شود که نویسندگان در آن به جای مطالب مستند تاریخی ترجیح می‌دهد، حوادث را در قالب داستان یا رمان به همراه افسانه یا اسطوره یا سایر نمادهای داستانی بیان کند چرا که این سبک از نگارش به علت روان تر بودن متن و کشش و جاذبه می‌تواند خواننده را پای کتاب خواندن نشانده و از این طریق بخشی از پیام‌های تاریخی را منتقل نماید. در این روش نویسندگان ترجیح می‌دهند به جای پیام‌های

نوعی متن تبدیل کند و به آن خصوصیت کیفی و نوشتاری ببخشد، ادبیات را به مثابه تاریخ مطرح نموده است و نه بخشی از تاریخ یا به عنوان ابزاری در خدمت آن. در گذشته ادبیات و داستان هسته تاریخ را تشکیل می‌دادند و از زمان ارسطو قصه با تاریخ پیوند داشت ولی امروزه این نویسنده است که تاریخ را می‌نویسد و در قالب داستان به خلق تاریخ می‌پردازد. به بیان ساده می‌توان گفت: داستان در گذشته ابزار بیان تاریخ بود اما امروزه داستان خالق تاریخ است.

اما روایت پردازی و استفاده از عنصر قصه و روایت در تاریخ با داستان اختلاف ظریفی دارد و آن بیان هنرگونه روایت در داستان نسبت به تاریخ است. داستان نویس روایت را با بیان ظریف و هنرمندانه خود می‌پرورد در حالی که در تاریخ به قول ژرار ژنت «روایت همان کنش گزارشگری است» (احمدی، ۱۳۷۸: ۳۵). آنچه باعث اختلاف کاربرد روایت در این قالب می‌گردد، «نوع قالب و هدف نویسنده است». داستان نویس قصد هنرنمایی و سازندگی دارد یعنی می‌خواهد اثری هنری خلق کند، در حالی که مورخ صرفاً یک گزارشگر است و می‌خواهد یک حادثه تاریخی را بیان نماید. در همین رابطه شوشانا فلمن (hoshanna bellmen) می‌گوید: رابطه بین روایت و تاریخ، بارها و بارها هم در نظریه روایت و هم در نظریه های تاریخ، مسلم انباشته شده است. من در اینجا روایت را «اعمال کلامی ای که در آن ها کسی به کسی دیگر می‌گوید که چیزی اتفاق افتاده است»، تعریف می‌کنم. این که «چیزی اتفاق افتاده است» به خودی خود تاریخ است (موئیلان، ۱۳۸۸: ۴۱۲).

تاریخ و داستان دو عنصر به هم پیوسته هستند، هنگامی که مورخ یک حادثه را ثبت می‌کند ناخودآگاه از روایت و داستان پردازی مایه می‌گیرد و متن او دیگر تاریخ محض نیست. تاریخی است که تبدیل به داستان شده است. در مقابل داستان نویس نیز وقایع روزمره و

آن را تحمیل کرده است. در واقع رویدادنامه تسلسلی بی معنا است. اگر بخواهیم به گونه ای صوری تر به موضوع نگاه کنیم، رویدادنامه بر مبنای «این و سپس آن» سازمان یافته است. این در حالی است که روایت بر مبنای این و سپس آن سازمان یافته است. در شکل روایی «سپس» دلالتی خاص و متمایز دارد، دلالتی که تسلسل وقایع را به زنجیره ای معنا دار تبدیل می کند. رویدادنامه اگر چه تسلسل وقایع است، فهم پذیر نیست. رویدادنامه ممکن است به صورت ضمنی بر داستانی ضمنی اشاره کند و یا این که کسی برداشتی فهم پذیر از آن داشته باشد، اما شکل ظاهری رویدادنامه به خودی خود معنایی ندارد (رابرتز، ۱۳۸۹: ۱۵۶-۱۵۴). در اینجا هر چند می توان زمینه اصلی این گزارش را پی رفتی از رویدادها دانست اما مانند گزارش تجربه های علمی اگر چه در رویداد نامه نیز روایت دیده می شود اما به شکلی خیلی کم رنگ پدیدار می گردد و به کم ترین میزان کاهش می یابد. در رویداد نامه ها پی رفت ها چندان تکراری و قاعده مندند که دیگر یادآور یک پی رفت داستانی نیستند.

بررسی عناصر مشترک داستان واقع گرا و تاریخ روایت

هرآنچه داستان را بازگو می کند یا نمایش می دهد، روایت نام دارد. داستانها درباره حوادثی اند که در تعریف برای مردم، حیوانات و هر چیز دیگری اتفاق افتاده اند یا اتفاق می افتند. این برهه زمانی تا چند سال و گاه قرن ها را در بر می گیرد (حری، ۱۳۸۴: ۶۰). روایت نه تنها در داستان بلکه در اسطوره، افسانه، حکایت اخلاقی، قصه، تراژدی، کمدی، حماسه، تاریخ، پانتومیم، نقاشی، کتاب مصور، خبر و مکالمه حضور دارد (آسابرگر، ۱۳۸۰: ۳۲). روایت پردازی و داستان، عمری به قدمت پیدایش انسان دارند. انسان های اولیه

مستقیم، به طور غیر مستقیم و یا در قالب ساختار های دیگری ماجرای تاریخی را بیان کنند. برای مثال کتاب هایی مثل شاهنامه فردوسی و سینهوه پزشک فرعون از این قبیل تواریخ هستند.

بیان تمایز تاریخ روایی و تاریخ غیر روایی

در تعریف روایت گفته اند: هرآنچه داستان را بازگو می کند یا نمایش می دهد، روایت نام دارد و داستانها درباره حوادثی اند که در تعریف برای مردم، حیوانات و هر چیز دیگری اتفاق افتاده اند یا اتفاق می افتند. داستان نویس رویداد های داستان را روایت می کند. «تاریخ نگار رویدادی تاریخی را روایت می کند. تاریخ نگار و رمان نویس کاری مشابه انجام می دهند یعنی گزارشی روایی فراهم می آورند» (احمدی، ۱۳۸۶: ۱۳۹). در همین زمینه گالی (Gully) می گوید: «فهمیدن تاریخ صرفا عبارت از توانایی دنبال کردن یک داستان است» (استنفورد، ۱۳۸۶: ۱۵۷). اما این در مورد رویدادنامه های صرف صدق نمی کند، چرا که رویدادنامه نوعی تقویم است. رویدادنامه، وقایع (یا دیگر داده ها) را بر مبنای تاریخ وقوعشان به فهرست در می آورد. برای مثال می توان فهرستی از مصوبه های مجلس که زنجیره وار بر اساس تاریخ تصویبشان مرتب شده اند، تولید کرد. یا این که کسی ممکن است شجره نامه ای از فرزندان یک خاندان، با نگاه به نسل های متمادی پدید آورد. تا آنجا که این توالی زمانی، تنها اصل بازنمایی این پدیده هاست، چنین بر می آید که جوهره تولید یک رویدادنامه، تسلسل است و اگر چنین باشد رویدادنامه، شکل صرف و خالص روایت است. با این حال کاملا هم این گفته صحیح نیست. «تسلسل» یک رویداد، امری کاملا انتزاعی است. تسلسلی که منطبق صرفا خشک موجود در نظم شمارش گرایانه روزنامه نگارها،

هنگامی که خسته از شکار یا بر اثر ترس از بلایای طبیعی مثل طوفان یا رعد و برق در غاری جمع می‌شدند، قصه گو شروع به گفتن قصه می‌کرد و این جریان انتظار قصه بود که با استفاده از روایت، چنان انسان اولیه را جذب داستان می‌کرد که ترس از عوامل طبیعی را از یاد می‌برد. کنجکاوی و انتظار برای این که خوب بعد چه خواهد شد؟ باعث می‌شد تا انسان جریان روایت را تا آخر آن دنبال کند. شهرزاد در هزار و یک شب به خوبی توانست از جریان انتظار و روایت پردازی استفاده کند و جان خویش را نجات دهد.

در تاریخ نیز مورخ برای بیان حوادث تاریخی دست به داستان پردازی می‌زند و با استفاده از روایت، جریان حوادث را به جلو می‌برد. برای مثال در تاریخ بیهقی، تاریخ سیستان و دیگر تواریخ، مورخ در اکثر موارد برای بیان تاریخ از روایت پردازی (داستان) استفاده می‌کند. در واقع می‌توان گفت روایت ذاتی تاریخ است و ابزاری کارآمد تر از روایت جهت بیان وقایع تاریخ سراغ نداریم. این عنصر روایت در تاریخ مساوی با داستان پردازی است. مثلاً اگر از مورخی در مورد یک واقعه تاریخی سوال کنیم، برایمان داستانی تعریف خواهد کرد و از عنصر روایت استفاده خواهد نمود. در همین زمینه گالی می‌گوید: «فهمیدن تاریخ صرفاً عبارت از توانایی دنبال کردن یک داستان است» (استنفورد، ۱۳۸۶: ۱۵۷). در تعریف روایت می‌توان گفت: «اعمال کلامی‌ای که در آن‌ها کسی به کسی دیگر می‌گوید که چه چیزی اتفاق افتاده است.» آیا آنچه مورخ در جواب سوال ما نسبت به یک واقعه می‌گوید غیر از این تعریف روایت است؟ اما این که چیزی اتفاق افتاده است به خودی خود تاریخ است و در واقع روایت به ثبت رساندن وقایع گذشته از طریق روایی کردن آن‌هاست و واژه تاریخ هم دلالت دارد بر آنچه اتفاق افتاده است و هم بر روایتگری آنچه اتفاق افتاده

است. اینک موقع پاسخ دادن به این سوال است که آیا تاریخ داستان می‌گوید؟ مارتین مکوئیلان از روایت شناسان معاصر می‌گوید: «مسئله داستان به نظر من مسئله مهمی است و نمی‌خواهم بگویم که در داستان (واقع‌گرا) حقیقت غایب است و به نظر من این امکان وجود دارد که داستان نقشی در عرصه حقیقت بر عهده گیرد» (مکوئیلان، ۱۳۸۸: ۴۳۶). منظور ما از داستان در این جا استفاده از ابزار «داستان» جهت تاریخ‌نگاری است. در واقع تاریخ با تمسک به داستان واقع‌گرا به بیان حوادث گذشته می‌پردازد. و امروزه ادبیات با آمیزش تاریخ و با تمسک به داستان‌های واقع‌گرا به بیان حوادث گذشته می‌پردازد، ولی آنچه برتری دارد «گذشته» و اتفاقاتی است که در قالب رمان بیان می‌شود و در اینجا منظور از داستان گویی در تاریخ، استفاده ابزاری از داستان جهت تاریخ‌نویسی است.

ولتر (Volter) می‌گوید: «تاریخ، قصه‌ای است که به عنوان حقیقت روایت می‌شود، در صورتی که قصه، تاریخی است که آن را به عنوان دروغ نقل می‌کنند. حتی شاید با قدری مبالغه در تبیین این کلام بتوان گفت تاریخ رمانی است که قهرمانانش وجود دارد در صورتی که رمان، تاریخی است که قهرمانان آن اشخاص فرضی هستند» (زرین کوب: ۱۳۷۰: ۲۸). حتی امروزه در نظریه‌های نقد هرمنوتیکی با توجه به برداشتن مرز تاریخ و داستان، تاریخ‌نگار در نقش راوی داستان ظاهر می‌شود، این راوی نه تاریخ را کشف می‌کند و نه به حقیقت تاریخی دست می‌یابد، بلکه با ابزار روایت و زبان در قالب تاویل، تاریخ را می‌سازد و داستانی تاریخی نقل می‌کند. مفهوم تاریخ به عنوان روایت را نخستین بار هایدن وایت آمریکایی متخصص در فلسفه تاریخ مطرح کرد. این بیان که به طور مشخص در فرا تاریخ نمود دارد، بیان این اندیشه است که آثار تاریخی در روند بازنمایی منسجم و

پدیده ای را در تاریخ مشاهده می‌کنیم و سپس برای پاسخ به چرایی این مسأله، علتی در گذشته برای آن می‌یابیم. روایت به گذشته می‌پردازد و رویدادهای آغازین هر روایت فقط در سایه رویدادهای بعدی است که معنا می‌یابند و علت محسوب می‌شوند، بسیاری از علوم معطوف به آینده است ولی روایت معطوف به گذشته است. پایان مجموعه های زمانی، یعنی سرانجام رویدادهاست که رویداد آغازین را مشخص می‌کند. نقطه آغاز روایت را با توجه به پایان آن تشخیص می‌دهیم، چه در داستان و چه در واقعیت. بنابراین تاریخ و ادبیات داستانی و زندگی نامه بر وارونگی روابط علت و معلولی استوار است و با شناخت معلول به گذشته می‌رویم تا علت را پیدا کنیم. معلول ما را می‌دارد تا در پی علت بر آییم و این علت خود معلول جستجوی ماست. در قالب تاریخ نیز این رابطه علت و معلولی بین روایت ها مشاهده می‌شود. در روایات تاریخی از معلول شروع می‌کنیم و سپس به علت می‌رسیم. در همین رابطه ویلیام دانیلینگ می‌گوید: «چشمه تاریخ، چشمه علت است» (دانیلینگ، ۱۳۸۱: ۵). به عبارت ساده تر ما پدیده ای را در تاریخ مشاهده می‌کنیم و سپس برای پاسخ به چرایی این مسئله، علتی برای آن در گذشته برای آن می‌یابیم. مثلاً در سال ۶۱۸ هـ ق ایران دستخوش تحولاتی گردید، بسیاری از مردم کشته شدند، شهرها و روستاها با خاک یکسان شدند. اگر به دنبال علت این وقایع در تاریخ بگردیم به حمله قوم ویرانگر مغول می‌رسیم که علت این معلول ها است. بسیاری از تواریخ فارسی در حد یک رمان تاریخی هستند مثلاً در تاریخ جهانگشا قتل کاروانیان و تجاوز مغول به دست حاکم اترار و ادامه اتفاقات پیرامون حادثه تا آخر کتاب می‌تواند به یک رمان تاریخی تبدیل گردد. این رمان ها از آنجا که به گذشته می‌پردازند تاریخ و از آنجا که برای بیان حوادث

منطقی رویدادها و تحولات پیاپی عموماً شکل روایی به خود می‌گیرند و در واقع تمامی تبیین‌های تاریخی بالذات بلاغی و ادبی هستند. در این نظریه متون تاریخی به مثابه آثار ادبی هستند و تفاوت میان تاریخ (history) و داستان (story) از میان رفته است.

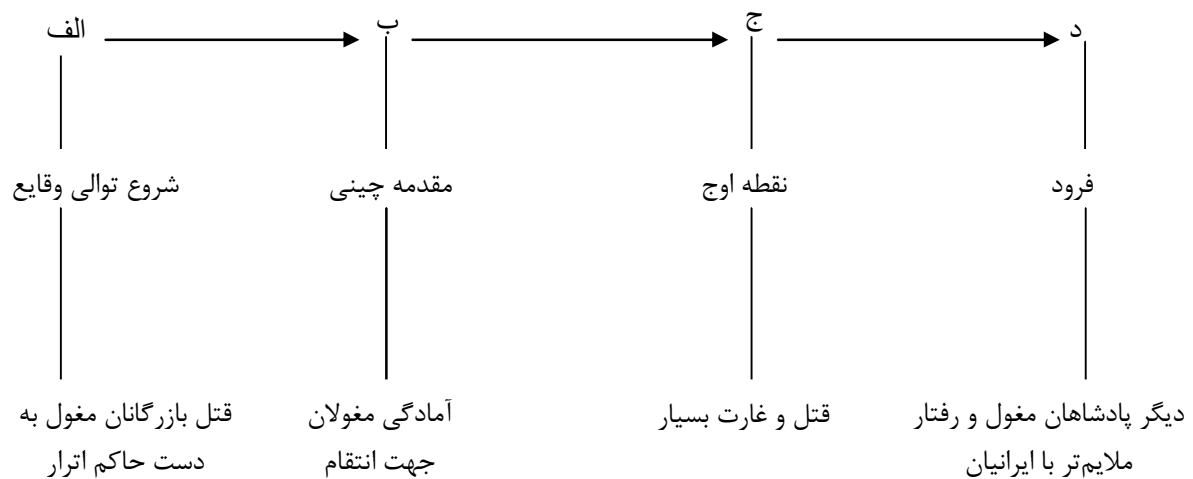
رابطه علی و معلولی روایت در تاریخ و داستان واقع‌گرا
والاس مارتین (Valas martin) در مورد روایت می‌گوید: «روایت در مطالعات زبان شناسی و نظریه نقادانه بر ترکیب حداقل دو رویداد در شکل دو گزاره گفته می‌شود و بسیاری از نظریه پردازان بر این باورند که در روایات کلاسیک باید رابطه علی یا (حداقل گونه ای منطقی) بین دو رویداد وجود داشته باشد» (مارتین، ۱۳۸۲: ۳۰۷). در همین رابطه علی و معلولی بین رویدادها در رابطه بین پیرنگ و داستان در کتاب جنبه های رمان اثر فورستر (Forster) آمده است: «داستان آن است که مثلاً می‌گوییم شاه مرد و سپس ملکه مرد» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۶۶). زمانی که ما این وقایع را به صورت رشته ای از حوادث بیان می‌کنیم و منطقی پشت این توالی می‌بینیم، آنگاه پیرنگ شکل می‌گیرد «مثلاً می‌گوییم شاه مرد و سپس ملکه از غصه مرد» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۶۶) در این جا رابطه این دو رویداد با چیدمان و منطقی خاصی برای خواننده تعریف شده است و این درست همان کاری است که روایت می‌کند. رمان‌های تاریخی نیز در شروع خود به همین نحو روایت پرداز می‌کنند و ما این منطقی علی را هم در داستان و هم در شرح تاریخی (رمان تاریخی و تاریخ) مشاهده می‌کنیم و چنین نتیجه می‌گیریم که هم داستان و هم تاریخ هر دو پیرو الگوهای روایت (رابطه علی و معلولی) هستند.

جالب این است که در روایات تاریخی از معلول شروع می‌کنیم و بعد به علت می‌رسیم به عبارت ساده تر

می‌داند که در آن‌ها، شروع توالی وقایع، شروع برجسته سازی یک یا چند شخصیت و شرایط منجر به بحران را مشاهده کند (تولان، ۱۳۸۶: ۲۱). نمودار زیر شروع توالی حوادث، نقطه اوج و فرود را در تاریخ جهانگشای جویی نشان می‌دهد.

از عناصر روایت و داستان پردازی استفاده می‌کنند شبیه به داستان هستند. «تاریخ شرح کنش است و نتایج آن. داستان چیست؟ ارسطو گفته است که داستان بیان کنش‌ها است در یک پیرنگ. پیرنگ را هم چنین تعریف کرده است: تنظیم رویدادها است تاریخ نیز همچون داستان با کنش‌های پی در پی انسان‌ها سر کار دارد» (احمدی، ۱۳۸۷: ۱۴۱). در همین رابطه مایکل تولان (Michael Tool an) چیزهایی را روایت

شکل شماره - روند توالی حوادث در تاریخ جهانگشا



شخصیت‌ها) و اعمال داستان وجود دارد و باعث واقعی جلوه کردن آن نزد خواننده می‌شود» (انوشه، ۱۳۷۶: ذیل حقیقت ماندنی). یعنی نویسنده باید وقایع را به گونه ای تعریف کند که امکان رویداد آن‌ها در زندگی واقعی احساس گردد و از نظر خواننده باور پذیر باشد (داستان واقع گرا). اما مورخ همیشه خلاقیت خود را بر اساس گزینش استوار می‌سازد و حتی در مواردی که جریان زندگی به جا و مناسب به نظر می‌رسد، استفاده از آن، نوعی گزینش به شمار می‌آید. حقیقت گویی از شروط اصلی تاریخ است اما در گذشته این اصل به خوبی رعایت نمی‌شد. در ادوار

پس می‌توان گفت که روایت پردازی در داستان و تاریخ بر روابط علت و معلولی بین رویدادها استوار است.

حقیقت ماندنی

وقایع داستان باید طوری بیان گردد که از نظر خواننده پذیرفتنی باشد، اگر چه در داستان، حوادث آن طور اتفاق نمی‌افتد که در زندگی واقعی. بلکه داستان سلسله ای از حوادث را که شبه به حوادث واقعی است، برای ما تصور می‌کند. در تعریف حقیقت ماندنی گفته‌اند: «کیفیتی است که در شخصیت‌ها (نگاه

در مقام مقایسه دو قالب تاریخ و داستان هستیم و نه در باره حوادثی که مورخ از بیان آن‌ها چشم پوشی کرده است، سخنی نمی‌گوییم. بنابراین می‌توان گفت حقیقت ماندنی در تاریخ یک اصل استوار و پایدار است در حالی که در داستان (واقع گرا) حوادثی شبیه به حوادث زندگی عادی بیان می‌گردد که عقل آن را می‌پذیرد و نویسنده با اندکی تخیل آن را در حد حوادث واقعی نشان می‌دهد. ارتباط میان داستان و واقعیت به آن سادگی که فرض می‌شود، نیست. واقعیت و داستان از آشنایان کهن هستند و هر دو از واژگان لاتین گرفته شده‌اند. واقعیت (fact) از واژه (facere) لاتینی آمده است و در اصل به معنای ساختن یا انجام دادن است (to make) و داستان یا ادبیات داستانی (fiction) از واژه (finger) گرفته شده است و به معنای ساختن یا شکل دادن (to make or shape) است؛ هر دو مفهوم در عمل ساختن با هم سهیمند اما تقدیر آن‌ها در جهان یکسان رقم نخورده است. «واقعیت» مورد تایید قرار گرفته است و در فرهنگ‌های لغت و در نوشته‌ها و گفتگوها با مفهوم «صحت» و «صداقت» به یک معنا آمده است در حالی که داستان همچون پدیده‌ای غیر واقعی و ساختگی محسوب شده است و رابطه «واقعیت» و «داستان»، «صحت» و «صداقت» با «جعل» و «ابداع» به آن صورت نیست که خود را در ابتدا نشان می‌دهد (میرصادقی، ۱۳۸۷: ۱۱۶).

رابطه غریب داستان و واقعیت را می‌توان آشکارتر در جای دیگری دید در جایی که هر دو با هم در می‌آیند و می‌آمیزند جایی که اسمش را تاریخ گذاشته‌ایم. واژه تاریخ دو معنا و کیفیت را در خود ادغام کرده است: واژه تاریخ در اصل یونانی آن به معنای پژوهش است که دو معنا را به ذهن می‌آورد. از طرفی می‌توان تاریخ را به معنای وقایعی که اتفاق افتاده است به کار برد و از

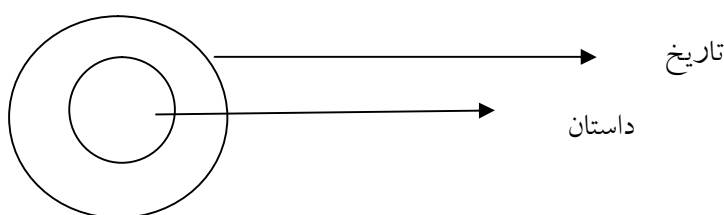
گذشته تاریخ‌نگاری یکی از مشاغل درباری بود و بیشتر مورخان در خدمت سلاطین و وظیفه خوار آنان بودند و همان طور که یک سلطان، طیب، منجم و نوازنده داشت، شخصی نیز به نام وقایع نویس در دربار به خدمت مشغول و وظیفه‌اش نوشتن شرح حال سلطان و کارهای او بود. واقعه نویس مجبور بود که از کارهای زشت سلطان چیزی ننویسد و حتی خطاها و اشتباهات او را به صورت کارهای برجسته و اقدامات او را هرچند کوچک بود بزرگ جلوه دهد نماید و شکست‌های او را نادیده بگیرد و آن را چشم زخم کوچکی شمارد و فتوحات ناچیز او را بزرگ جلوه دهد که موجب خشنودی سلطان و آیندگان گردد. مثلاً کسی که تاریخ غزنویان یا مغولان را می‌نوشت توجهی به طرز زندگی مردم و افکار و عقاید آن‌ها و اوضاع اجتماعی و اقتصادی جامعه نداشت اما در خصوص جزئی‌ترین مسائل مربوط به سلطان به تفضیل مطالب زیادی نقل کرده است.

درست است که مورخ هیچ گاه به بیان حوادث و وقایعی نمی‌پردازد که به ضرر او یا حاکمان زمانش باشد، اما در آنچه بیان می‌کند (حوادثی که به نفع حاکمان زمانش بوده است)، حقیقت ماندنی را رعایت کرده است در واقع می‌توان گفت که اصل تاریخ بر حقیقت گویی است و اگر عده‌ای از تاریخ‌نویسان به طمع پول یا پاداش به تحریف تاریخ پرداخته‌اند، نمی‌توان کل تاریخ (نوع قالب) را زیر سوال برد و چنین نتیجه گرفت که کل تاریخ دروغ و اغراق است. یعنی اگر بی‌هقی یا استرآبادی تاریخ نوشته‌اند (با فرض چشم پوشی از وقایعی که به ضرر حاکمانشان بوده است) ولی در مورد آنچه نوشته‌اند (وقایع گزینش شده) اصل حقیقت ماندنی را رعایت کرده‌اند، در مورد وقایعی که ننوخته‌اند نمی‌توان نظر داد که اصل حقیقت ماندنی را رعایت نکرده‌اند. زیرا ما در این جا

موجب ماندگاری و نامیرایی حوادث تاریخ گردیده است و از طرف دیگر استفاده از قالب داستان برای بیان حوادث تاریخی موجب برانگیختن ذهن و علاقه مخاطبان برای شنیدن و خواندن این وقایع شده است. به عبارت دیگر هسته تاریخ و ابزار بیانی که موجب ماندگاری آن می‌شود «داستان» است. شکل زیر رابطه داستان و تاریخ را نشان می‌دهد.

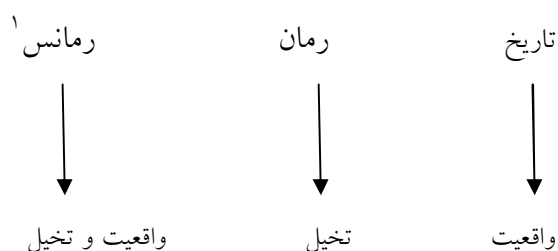
طرف دیگر روایت‌هایی است که از این وقایع به جا مانده است، یعنی وقایع گذشته و داستان این وقایع. تاریخ در معنای دوم (داستان وقایع گذشته) کاملاً مطابق با داستان است و می‌توان گفت در این جا داستان به نوعی ابزار جهت بیان وقایع تاریخی تبدیل شده است. در واقع مورخ وقایع را در قالب داستان به مخاطب عرضه کرده است و این داستان است که

شکل شماره ۲- رابطه داستان و تاریخ



زندگی اتفاق نیفتاده است. مثلاً مارکز در صد سال تنهایی روستایی را خلق می‌کند که قهرمان آن بسیار قوی و عجیب است. درست است که این روستا در عالم واقع وجود ندارد ولی دور از ذهن هم نیست و می‌تواند در عالم واقع نیز چنین روستایی به وجود آید. داستان از آنجا که با واقعیت سر و کار دارد به تاریخ شبه می‌شود و هر چه از میزان حقیقت ماندنی آن کم شود از تاریخ دور و به دیگر قالب‌ها نزدیک می‌شود. در نمودار زیر میزان ارتباط با واقعیت از سمت راست به چپ کمتر می‌شود، یعنی تاریخ بر مبنای واقعیت است در حالی که رمانس بر اساس واقعیت و تخیل است.

صحت این رابطه زمانی آشکار می‌شود که ما به بررسی رابطه ادبیات داستانی و تاریخ پردازیم. اگر چه گونه ای از داستان (واقع گرا) وجود دارد که عین واقعیت است و میزان تخیل نویسنده در آن ناچیز است، اگر چه در دیگر گونه های داستان (غیر واقع گرا) میزان تخیل نویسنده زیادتر است، باز اندکی از واقعیت در این داستان‌ها دیده می‌شود و به گفته ساچکوف (sachkhof) «واقعیت زیر ساخت هر تخیلی است. این طبیعی است زیرا هنر، زبان ویژه ای است که بشر از دوران باستان بدان سخن گفته است و همان طور که واژه نمی‌تواند بدون مفهوم مشابهی باشد هنر واقعی هم نمی‌تواند تخیل را از مضمون، یعنی از رابطه اش با آنچه که عیناً وجود دارد چه در عرصه طبیعت و چه در عرصه اندیشه و احساس بشر که به اندازه دنیای مادی، بخشی از واقعیت است؛ محروم کند» (ساچکوف، ۱۳۶۲: ۸). داستان هم می‌تواند مبتنی بر واقعیت باشد و هم از واقعیاتی صحبت کند که هنوز در



تخیل در داستان تخیلی و تاریخ

از زمان ارسطو به این سو، تلقی قالب از تاریخ و ادبیات این بود که مرز روشنی متون تاریخی را از متون ادبی جدا می‌کند^۲. تاریخ و داستان دو مفهوم لزوماً متباین هستند. ارسطو در رساله بوطیقا استدلال می‌کند که کار آفرینش گران ادبی روایت امور، آن گونه که واقعاً روی داده‌اند، نیست. خالق متون ادبی (یا به قول ارسطو شاعر) بر خلاف تاریخ نویس وظیفه دارد رویدادها را آن گونه که ممکن است رخ دهند روایت کند. داستان نویس با مدد گرفتن از تخیل، روایتی درست می‌کند که از دنیای واقعی هرگز به آن شکل معینی که در داستان شرح داده شده حادث نگردیده است، اما بالقوه می‌تواند به انحاء گوناگون در زمان‌ها و مکان‌های متعدد روی دهد، متقابلاً تاریخ نویس، نه از راه تخیل بلکه با استناد به شواهد و مدارک به جا مانده از رویدادهایی که در گذشته حادث شده است. روایتی از یک رویداد خاص و معین به دست می‌دهد. فرق روایت ادبی با روایت تاریخی این است که روایت تاریخی واقعی و حادث شده است اما روایت ادبی تخیلی و ممکن الحدوث است (پاینده، ۱۳۸۴: ۱۴۷). در حقیقت در بخش‌هایی از تاریخ تنها راه ارتباط با گذشته، تخیل است. در شرایطی که در فعلیت تاریخی حضور رخدادها خاتمه می‌یابد و وقایع به صورت «خبر و خاطره» در می‌آیند. تخیل اولین و بدیهی‌ترین صورت رو به رو شدن با تاریخ و انعکاس آن با ذهن بشر به شمار می‌رود. زیبایی رویا گونه دنیای خیال چون با تاریخ درآمیزد، انگیزه و جذابیت بسیار نیرومندی برای مطالعه تاریخ به وجود می‌آورد. در این زمینه، تاریخ با دو مقوله هنر و قصه ارتباط می‌یابد. (پاینده، ۱۳۸۴: ۱۶). برای مثال داستان رابینسون کروزوئه اثر دانیل دفو (Daniel Defoe) نمونه جالبی

از بکارگیری قوه تخیل در ادراک تاریخی است که به نوبه خود بر دانش و بینش تاریخی تاثیر فراوان داشته است. رابینسون کروزوئه، داستان زندگی شخصی است که به سفری دریایی می‌رود، اما کشتی او دچار طوفان می‌شود و در هم می‌شکند. پس از تلاش‌های بسیار نجات می‌یابد و خود را به جزیره ای می‌رساند. او در جزیره تک و تنها مجبور است کلیه وسایل و شرایط لازم برای زندگی خود مثل: لباس، غذا، امنیت، مسکن، سرگرمی و به طور کلی هر چیزی را فراهم سازد. از نظر تاریخ نگاری، اهمیت اثر دفو در آن است که شرایط و نخستین تجربه‌ها و تلاش‌های انسانی برای آفرینش تمدن را نشان می‌دهد. این داستان را می‌توان از نخستین و مشخص‌ترین کاربرد های نوین تخیل در تاریخ نگاری دانست زیرا در این مورد به رمان تاریخی بسیار نزدیک است.

تفاوت‌های ساختاری و محتوایی بین تاریخ و داستان

واقع‌گرا

علاوه بر این که تاریخ و داستان از نظر فرم و ساختار دو قالب جداگانه با خصوصیات منحصر به خود هستند از نظر محتوا نیز با یکدیگر تفاوت دارند زیرا جهان داستان جهان واقع نیست، بلکه همانند و مثابه آن است، در حالی که تاریخ عین واقعیت و خود جهان واقع است. نویسنده داستان، جهانی را می‌سازد در حالی که مورخ عینیت حوادث جهانی را گزارش می‌دهد. به عبارت دیگر داستان نویس خالق است ولی مورخ گزارشگر.

در کتاب بوطیقای ارسطو ذیل تفاوت تراژدی و تاریخ آمده است^۳: «کار شاعر این نیست که رخداد های واقعی را نقل کند، بلکه کار او این است که آن چیزهایی را روایت کند که بنا بر احتمال یا ضرورت

تفاوت تاریخ و داستان واقع‌گرا در کاربرد عناصر

۱ - شروع: در داستان معمولاً سه نوع شروع داریم:

الف توصیفی: با توصیف یک منظره یا صحنه داستان شروع می‌شود. مانند داستان «سگ ولگرد» اثر صادق هدایت که این‌گونه با توصیف محیط زندگی مردم ورامین آغاز می‌شود. «چند دکان کوچک نانوايي، قصابي، عطاري، دو قهوه‌خانه و یک سلمانی که همه آن‌ها برای سد جوع و رفع احتیاجات خیلی ابتدایی زندگی بود، تشکیل میدان ورامین را می‌داد. میدان و آدم‌هایش زیرخورشید قهار، پنج سوخته، نیم بریان شده، آرزوی اولین نسیم شب را می‌کردند، آدم‌ها، دکان‌ها، درخت‌ها و جانوران از کار و جنبش افتاده بودند» (هدایت، ۱۳۲۱: ۹).

ب گفتگو: داستان با گفتگوی دو نفر یا با تک‌گویی درونی آغاز می‌شود. بنگرید به شروع داستان «به آن‌ها بگو مرا نکشند» اثر خوان رولفو (Xan Rulfo) «به آن‌ها بگو مرا نکشند، خوستینو! برو به آن‌ها بگو. محض رضای خدا! به آن‌ها بگو. از تو خواهش می‌کنم محض رضای خدا به آن‌ها بگویی.» «نمی‌توانم آنجا گروهبانی هست که نمی‌خواهد چیزی از تو بشنود.» «کاری بکن به حرفت گوش بدهد. عقلت را کار بینداز و به او بگو که ترساندن من دیگر بس است. ترا به خدا به او بگو»... (رولفو، ۱۳۸۹: ۹۹).

ج صحنه‌ای و حادثه‌ای: معمولاً داستان با صحنه‌هایی از طبیعت یا رخداد‌های نظیر (طوفان، باد، باران، طلوع و غروب و...) آغاز می‌شود مثلاً بزرگ علوی در آغاز داستان گلپه مرد از باد و باران فضایی زیبا ساخته است: «باران هنگامه کرده بود. باد چنگ می‌انداخت و می‌خواست زمین را از جا بکند. درختان کهن به جان یکدیگر افتاده بودند. از جنگل صدای شیون زنی که زجر می‌کشید می‌آمد. غرش باد آوازهای خاموشی را افسار گسیخته کرده بود. رشته‌های باران آسمان تیره را

ممکن بود یا می‌توانست رخ دهد. شاعر و تاریخ‌نویس با هم تفاوت دارند نه به آن سبب که یکی به نظم و دیگری به نثر می‌نویسد (اثر هردوت را می‌توان به نظم در آورد، ولی چه به نظم باشد و چه به نثر، همچنان تاریخ باقی می‌ماند) بلکه به این دلیل که تاریخ‌نویس آنچه را رخ داده است، نقل می‌کند ولی شاعر آنچه را که ممکن بود رخ دهد. به همین سبب شعر به فلسفه نزدیک‌تر و از تاریخ برتر است. شعر با حقایق کلی سر و کار دارد، ولی تاریخ با وقایع خاص» (ارسطو، ۱۳۸۶: ۶۲). علاوه بر این روایت تاریخی برای مورخ مسئولیتی را موجب می‌شود که در روایت یک داستان از نقال یا راوی انتظار چنین مسئولیتی نمی‌رود. راوی یک داستان می‌تواند برای رفع کسالت یا جذابیت داستان خود، نکاتی را مهم و نکاتی را کم‌اهمیت جلوه دهد اما مورخ نمی‌تواند چنین بازی آزادانه‌ای را در روایت تاریخی انجام دهد. مورخ نیز تمام جزئیات را بیان نمی‌کند و جزئیاتی را بیان می‌کند که از نظر وی اهمیت دارند اما دست او در تغییر روایت، آن‌همه باز نیست و او نمی‌تواند برای جذابیت کار خود چیزهایی را از تخیل خود به واقعه تاریخی اضافه کند اما می‌تواند واقعه را به گونه‌ای روایت کند که اندکی از کسالت آن کاسته شود. داستان‌نویس اصولاً علاقه چندانی به بازنمایی شکل ظاهری واقعیت ندارد و هدف از آفرینش داستان هنری این نیست که عکسی از واقعیت ارائه شود. نویسنده ضمن جذب مفاهیم و تاثیرات برآمده از واقعیت دنیای نامرئی و درونی شخصیت‌های داستان خود تجربه‌ها و جهان‌بینی‌های آن‌ها را بازتاب می‌دهد. مثلاً شخصیت هنری استاد ماکان در رمان چشم‌هایش، اثر بزرگ علوی در اثر الگو برداری از شخصیت نویسنده به عنوان هنرمندی مبارز بوجود آمده است.

درونی و اخلاقیات و احساسات آن‌ها را توصیف نماید ولی در تاریخ، مورخ از چنین توانایی‌ای برخوردار نیست و تنها از بیرون به شخصیت‌ها نگاه می‌کند.

۵- توالی: یعنی روند جریان حوادث داستان و پاسخ به سؤال «چه اتفاق می‌افتد؟». نویسنده داستان خالق است و خود جریان حوادث را به هر نحوی که بخواهد می‌سازد و پیوند های علی را برای خواننده آشکار می‌سازد ولی مورخ نخست باید توالی رویدادها را تعیین کند (نه ابداع). زیرا توالی رخدادها در تاریخ واقعی است نه ابداعی و ساختگی.

همان گونه که مشاهده می‌کنیم داستان و تاریخ علاوه بر شباهت در برخی عناصر تفاوت‌هایی نیز با یکدیگر دارند.

نتیجه

داستان و تاریخ، هر دو از عنصر روایت استفاده می‌کنند، یکی از مهم‌ترین کارکرد های روایت این است که در هر هنری اعم از تاریخ و داستان جریان امور را به پیش می‌برد. مورخ برای بیان وقایع گذشته و داستان نویس برای پیش برد پیرنگ و درونمایه از روایت استفاده می‌کنند. علاوه بر روایت، حقیقت‌مانندی، گفتگو، کشمکش و صحنه‌سازی نیز از عناصر مشترک بین داستان و تاریخ است. استفاده از عنصر حقیقت‌مانندی بسته به نوع داستان متفاوت است، داستان‌های واقع‌گرا بیشتر و داستان‌های خیالی و ذهنی کمتر از عنصر واقعیت استفاده می‌کنند. وجود عناصر داستانی مذکور، در تاریخ موجب شده است که یک متن تاریخی را به آسانی بتوان به داستان تبدیل کرد.

از طرف دیگر تاریخ در اکثر مواقع برای بیان وقایع تاریخی از داستان به عنوان یک ابزار کارآمد استفاده کرده است و دلیل ما برای اثبات این گفته آن است که اگر از

به زمین گل آلود می‌دوخت. نهرها طغیان کرده و آب از هر طرف جاری بود» (علوی، ۱۳۸۳: ۶۷).

داستان نویس معمولاً به یکی از سه شیوه بالا داستان را آغاز می‌کند ولی مورخ معمولاً با نام کشوری یا نام شخصی مشهور به شروع تاریخ می‌پردازد. زیرا یا تاریخ یک کشور یا تاریخ زندگی یک پادشاه را به تصویر می‌کشد. به عنوان مثال تاریخ بیهقی در باره محمود و مسعود غزنوی است؛ و تاریخ جهانگشا در باره چنگیز و دیگر پادشاهان مغول است.

۲- فاعل: فاعل در واقع شخصیت اصلی داستان است که نقش اصلی آن متمرکز کردن فعل است و در واقع به دلیل اعمال و آگاهی‌اش، روایت بر روی او متمرکز می‌شود. هر داستان معمولاً یک شخصیت اصلی دارد مثلاً رابینسون کروزوئه شخصیت اصلی داستان شخصیت وی می‌چرخد ولی در تاریخ چنین نیست و شخصیت محوری در تاریخ جایگاهی مثل داستان ندارد. اگر چه در تاریخ نیز ممکن است اعمال یک شخصیت برجسته گردد ولی این برجستگی مثل داستان به منزله تک محوری بودن شخصیت نیست و اعمال دیگر شخصیت‌ها نیز در کنار آن نشان داده می‌شود.

۳- رویدادها: حوادث و وقایع داستان است که در بستر زمانی داستان اتفاق می‌افتد و نویسنده می‌تواند آن‌ها را که مقتضی است ابداع کند ولی مورخ نمی‌تواند دست به ابداع بزند بلکه باید رویداد های موثر را گزینش کند.

۴- شخصیت و شخصیت پردازی: اشخاص ساخته شده توسط نویسنده را شخصیت و خلق خوفا و بررسی کیفیت روانی، رفتاری و اخلاقی آن‌ها، شخصیت پردازی نام دارد. نویسنده در داستان این قدرت را دارد تا به درون شخصیت‌ها راه یافته، اعمال

- یک مورخ بخواهیم دربارهٔ یک اتفاق تاریخی یا یک نکتهٔ تاریخی توضیح دهد بی شک او داستانی برای ما نقل خواهد کرد. یعنی ناخودآگاه برای بیان وقایع تاریخی از ابزار داستان و روایت پردازی استفاده می‌کند. داستان هنر است زیرا خالقی دارد که برای بیان آن از عناصری استفاده می‌کند که دارای قانون و قاعده هستند، یک داستان دارای بخش‌های مختلف (فضاسازی، پیرنگ، موضوع، درونمایه، شخصیت پردازی و ...) است به طوری که فقدان هر یک از آن‌ها از کیفیت داستان می‌کاهد. بنابراین چون داستان با قاعده و قانون هنری ساخته می‌شود از مقولهٔ هنر است ولی تاریخ چون همانند داستان دارای ساختار هنری نیست، (به مثابهٔ داستان هنری و با قاعده) به مقولهٔ علم تعلق دارد.
- پی‌نوشت‌ها**
- ۱- قصه خیالی منشور یا منظوم با وقایع غیر عادی و شگفت‌انگیز.
- ۲- نک: زرین کوب (۱۳۶۱)، ۱ / ۲۸۸ تا ۲۹۰.
- ۳- نک: فن شعر ارسطو (۱۳۴۳) ترجمهٔ زرین کوب، چاپ دوم.
- منابع**
- الف) کتاب‌ها**
- احمدی، بابک (۱۳۸۷) **رسالهٔ تاریخ**، تهران: مرکز، چاپ اول.
- ----- (۱۳۷۸) **ساختار و تاویل متن**، تهران: مرکز، چاپ چهارم.
- ارسطو (۱۳۸۶) **بوطیقا**، ترجمهٔ هلن اولیایی نیا، اصفهان: نشر فردا، چاپ اول.
- ----- (۱۳۴۴) **فن شعر**، ترجمهٔ زرین کوب، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم.
- استنفورد، مایکل (۱۳۸۶) **درآمدی بر تاریخ پژوهی**، ترجمهٔ مسعود صادقی، تهران: سمت، چاپ سوم.
- آسابرگر، آرتور (۱۳۸۰) **روایت و فرهنگ عامیانه**، ترجمهٔ محمد رضا لیراوی، تهران: سروش. چاپ اول.
- آلتون، ج. ر (۱۳۸۶) **شیوه تاریخ نگاری**، ترجمهٔ منصوره اتحادیه، تهران: نشر تاریخ ایران، چاپ اول.
- بی نیاز، فتح الله (۱۳۹۰) **در جهان رمان مدرنیستی**، تهران: افراز، چاپ اول.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۸۳) **تاریخ بیهقی**، تصحیح علی اکبر فیاض به اهتمام محمد جعفر یاحقی، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ چهارم.
- تاجبخش، احمد (۱۳۷۶) **تاریخ و تاریخ نگاری**، تهران: نوید شیراز، چاپ اول.
- تولان، مایکل (۱۳۸۶) **روایت شناسی: درآمدی زبان‌شناسی انتقادی**، مترجمان، سیده فاطمه علوی و فاطمه نعمتی، تهران: سمت، چاپ اول.
- ثروت، محمود (۱۳۶۲) **تحریر نوین تاریخ جهانگشای جوینی**، تهران: امیرکبیر، چاپ اول.
- خطیب رهبر، خلیل (۱۳۸۷) **تاریخ بیهقی**، تهران: مهتاب، چاپ دوم.
- رابرتز، جفری (۱۳۸۹) **تاریخ و روایت**، ترجمهٔ جلال فرزانه دهکردی، تهران: دانشگاه امام صادق، چاپ اول.
- رولفو، خوان (۱۳۸۹) **دشت سوزان**، ترجمهٔ فرزانه طاهری، تهران: ققنوس، چاپ دوم.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۱) **نقد ادبی**، تهران: امیرکبیر، چاپ سوم.
- ساچکوف، بورس (۱۳۶۲) **تاریخ رئالیسم**، ترجمهٔ محمد تقی فرامرزی، تهران: تندر، چاپ اول.

- علوی، بزرگ (۱۳۸۳) گیله مرد، تهران: نگاه، چاپ سوم.
- مارتین، والاس (۱۳۸۲) نظریه روایت، ترجمه محمد شهباء، تهران: هرمس، چاپ اول.
- مکوئیلان، مارتین (۱۳۸۸) مجموعه مقالات روایت، ترجمه فاتح محمدی، تهران: مینوی خرد، چاپ اول.
- میرصادقی، جمال (۱۳۷۶) عناصر داستان، تهران: سخن، چاپ سوم.
- ----- (۱۳۸۷) راهنمای داستان نویسی، تهران: سخن، چاپ اول.
- هدایت، صادق (۱۳۲۱) سگ ولگرد، تهران: جاویدان، چاپ اول.

ب) مقالات

- پاینده، حسین (۱۳۸۴) «تاریخ به منزله داستان»، نامه فرهنگستان، ش ۲۷: ۱۵۷-۱۴۳.
- حری، ابوالفضل (۱۳۸۴) «داستان و متن: ساختار روایی در ادبیات داستانی و فیلم»، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، ش ۹۷: ۶۵-۶۰.
- دانینگ، ویلیام (۱۳۸۱) «حقیقت و تاریخ»، ترجمه عزت الله فولادوند، مجله فرهنگ و هنر، ش ۲۳: ۲۶-۷.

